

## 5

قهرست مضامین

3

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابتدا میکنم این رساله یعنی رساله اعتقادیه  
حضرت شاه سید محمد نور بخش طالب شاه  
را بنام حضرت ازو معبود که نعیدر علی الاطلاق  
خلاق است در نشأة دنیا و منجی مخلصان  
است از عذاب هجران و نیران و در عالم عقبی  
الحمد لله الذی کرم بنی آدم بالنفس الناطقة و تکلیات  
شنا و ستائش کل کائنات بجمیع لغات خاصه  
خداوند یکتا است که بمحض فضل و کرم  
بیش از استحقاق باں نعم بکرم گردانید و  
گرامی کرد اولاد آدم را یعنی نوز انسان را  
تا شامل حضرت آدم و حضرت عیسی باشد  
بجوهری که درک کننده است همه معجزات



اعکوس التجلیات و بدلہائے روشن کہ  
لائی اند پر تو انوار الہی را واصطفاہم من نوع  
الانسان و برگزیدہ ایشان از ہمہ آدمیان  
بالتائیدات السماویۃ بیاری ہائے آسمانی  
نماوی آہنہ وحی کہ نزول ملک است بر ایشان  
جہت اعلام اخبار الہی عراسمہ والہام  
و الہام کہ القاء معنی است و در دل  
بطریق فیض نہ بطریق کسب و المشاهدات  
الغیبات و بدیدن پوشیدہ ہا از ادراک عقول  
و ابصار خلایق خلوصاً علی مکمل الشرائع و  
خاتم النبوت علی الخصوص بر تمام کنندہ شریعتہا  
و خاتم پیغمبرہا و مفصل الخلائق و جامع الولاہیات  
و بیان فرایندہ خلائق مکتومہ و فرایم ارندہ  
اتسام ولایات کہ حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم  
پیغمبر آخر زمانست صلوة اللہ علیہ والہ وسلم

اعلم لیہا الولد الاعز من الروح ہاں اے فرزند  
گرامی تر از روح خطاب بفرزند خود حضرت  
شاہ قاسم است صاحب النصرت والظفر وفتح  
خداوند باری یافتہ از جانب جناب حضرت  
باری عز اسمہ وعلیہ بر دشمن ہائے و  
ظاہرے و کفائشہائے صورتی و معنوی  
السلطان الاعدل پادشاہ عادل تر از ہمہ  
سلطانیین و المقبل الاقبل و قبول یافتہ از  
فیض خاطر بہتر از ہمہ ذوالنسب الطاہرا  
النبوی خداوند اصل پاک پیغمبر خدائے  
والحسب الباہر العلوی و صاحب بزرگی روشن  
علی مرتضیٰ علیہ السلام الذی امتاؤن سلطانیین الدوان  
پادشاہ کہ تمیز یافتہ است از ہمہ پادشاہان وقت بقول قلب  
اہل الکشف والعرفان پذیرفتن ولئے صاحبان بینا و  
واتا و فاق بالعقل والفہم والعقیدۃ الطاہرۃ و

بلند است سحر او و زبراک و باعتماد پاک علی  
الافران بر ہمسراں و اختص بتقویۃ الاسلام فی  
اخرانی مان و برگزیدہ شدہ است بقوت  
دادن بدیدن اسلام در آخر زمان و نفک  
اللہ بکمال الایقان توفیق دہد ترا حضرت ایند ازو  
متعال تمام یقینی کہ شک و شبہ را دران  
داخل نباشد

## باب اول فی معرفت ذات

ان معرفت ذات اللہ تعالیٰ و صفاتہ کما ہی بدرتیکہ  
شناختن ذات حضرت الہی و صفات نامتناہی  
چنانچہ حق شناسائے آنها است لا تکلون مقدورۃ  
لغیر اللہ نمیباشد در وسع و توانائے کسے را  
غیر از جناب حضرت باری عز اسمہ و هذا بقول

اکمل نوع الانسان و از این جہت مے فرماید  
کامل ترین آدمیان یعنی حضرت محمد مصطفیٰ  
صلی اللہ علیہ وسلم سبحانک ما عرفناک حق  
معرفتک بپاکے یاکنم ترا شناختیم ذات  
مقدس ترا چنانچہ حق شناسائی تست یعنی  
بحقیقت و کنہ ان نرسیدہ ایم فی اکثر الامان  
در بیشتر وقتہا بان کلام متکلم مے شدند  
ولکن ابین ما لا بد منہ و لکن بیان کنم  
آہنہ چارہ نیست از دانستن آن لتکون من  
ذمیرۃ اہل الایمان تا باشی از جماعۃ مومنان

## باب دوم۔ اعتقاد واجب الوجود

وہو ان تعتقد و آن این است کہ اعتقاد  
کنی یعنی در دل بہ بندے و استوار دارے



يكون سميع شفو است نه بوش بصير بينا است  
 بدو و نزويك نه بچشم بے تقابل مرئي قدیر  
 توانا است باپنج خواهد ذواراة صاحب شيت  
 است که هرچه ميکند باراده و خواهشش خود  
 ميکند و کلام صاحب کلام است که توان است  
 وهو بالعلم احاط بكل شيء و او سبحانه و تعالی  
 بدانش فرارسيده است بهر چيزی من العرش  
 والكرسى والسماوات السبع والارضين از عرش و کرسی  
 و هفت آسمان و زمین و ما فيها و باپنج و  
 آسمانها و زمینها است و فوق العرش لا شئ  
 غيره يعنى الله سبحانه فوق العرش علوا بالشان لا بالمكان  
 تعالى الله عما يقولون الجاهلون - و بالا تر از  
 عرش نيست چيزی غير از او سبحانه و لا نهايت  
 و نيست پايان فوق عرش را و هو نور الانوار  
 و او سبحانه نور الانوار است که تجير از ان بشارى

ان الله واجب الوجود بذاتك خدائے تعالی  
 واجب الوجود است يعنى وجود او از ذات  
 او است و محتاج نيست بسوى چيز در  
 پيچ وقت و در حاله و وجود بر سه قسم است

۱- واجب الوجود

۲- ممکن الوجود

۳- ممتنع الوجود

۱- واجب الوجود آنکه عدم را بدان راه نباشد  
 چون ذات حضرت بارى عز اسمه

۲- ممکن الوجود آنکه وجود و عدم او مساوى  
 باشد چون سائر مخلوقات

۳- ممتنع الوجود آنکه وجود را بان راه نباشد  
 چون شريك حضرت اينو متعال عز و كه حق  
 زنده است که از آل جنت متصفت بصفات  
 علم و قدر است عليه وانا است بماكان وما

والاولياء و هست خدای پرستیده شده انبياء  
 و اوليا و فى هذا المقام و در اين مقام واحدیت  
 و تعين اول والانبیاء لسمونه الحى العليم والاولياء  
 الحضرة العلية پینامند او سبحانه را باين نام ها  
 والحکماء عقل الكل و حکیمان به عقل کل نامند  
 بنابر تنازه بودن و شجره مطلق از جسمیت  
 و جسمانیت ولا يبريد احد من الطوائف و نخواهند  
 هر کدای از اين گروه بعباداتهم المختلفة بعبادت  
 غيرهم دیگر الا الله غير از خداوند تعالی معبود  
 و هو فى هذه الحضرة الحضرة الجبوتية و او سبحانه  
 و تعالی درين عالم صفات منزّه عن الاشياء  
 دور است از همه چيز و غنى عنها و بے نیاز  
 است از جميع اشيا و نوره يفيض على السموات و ارضه  
 آن آفتاب حقيقى بر افلاک تافته و از تابش  
 آن سموات علم و حیات یافته و فى هذا المقام

بهتى پينمايند و حکما بوجوب الوجود و بوجود حقيقى  
 قايم بنفسه تبخير ميکنند و در اصلاح اهل  
 کشف بنور الانور ميخوانند و معنى نور الانور  
 آنکه ظاهر است بنفس و مظهر است مرغیر  
 خود را ليس له جسم نيست مرايزد تعالی را  
 جسمی زيرا که جسم مرکب و متجز است و آل  
 محتاج است و لا کثافة و نيست مرا و سبحانه  
 را سطرى که درآمدن در آل ممکن باشد که  
 قابل تجزيه و تبعض و خرق و القيام است  
 زيرا که کثافت از لواحق ماده است و لا لون  
 و لا لون و نيست مرا و سبحانه را رنگی زيرا که  
 آل عرض است و عرض قائم بذات نميباشد  
 بلکه محتاج است بمكان پس ممکن باشد  
 و هر منزّه عنها و او سبحانه پاک است از اين  
 اوصاف سلبیه اند - سورة و كان معبود الانبياء



و در این مقام افاضه که تعیین ثانی است.  
الانبياء یسمونه الرب انبیا بینامند آن اشعه  
انور صفات ذاتیه را رب باعتبار افاده قابلیت  
وجود و کمالات متفرعه بر آن و الخالق و خالق  
میگویند باعتبار افاده وجود و کمالات آن  
بالفعل والرازق و رازق میخوانند باعتبار افاده  
چیزی که بقاء وجود بدانت و اولیا بالصفات  
الافالیه والملائیکه السماویه و اولیا بینامند  
آن اشعه را درین مقام بصفات افعالیه  
و ملائکه سماویه و حکماء بالعقول و النفوس  
الفلیکیه و حکماء بعقول فلکیه و نفوس فلکیه  
و القوی و قوی فلکیه میگویند و الملکات و ملکه  
میگویند و روحانیات الکواکب و روحانیات  
شماره گان میگویند و هذه الروحانیات یفیعن  
على العناصر و عکس ان اشعه سوار پرتو انداخته

است بر اجسام کشف عناصر اربعه که آب و  
آتش و باد و خاک است و الموالید و برموالید  
ثلثه که جمادات و نباتات و حیوانات است  
و بعض را منور بنور علم و حیات ساخته و فی  
هذا المقام الانبياء یسمونه بالخلق و در این  
تعیینات و نشاء عکس اشعه انور صفات متعالیه  
را انبیا مخلوقات میگویند و الاولیات بالصفات  
الاثاریه و اولیا صفات آثاریه میگویند و الارواح  
المنطبعة و ملکوت سفلی لقب وادمد و الحکماء بالقوی  
المنطبعة و حکماء قوی منقش میگویند و المراد  
بعباراتهم ذات و صفاته و افعال و آثاره و خواسته  
شده از این گفتگوئی ایشان ذات و صفات  
و افعال و آثار الهی است زیرا که این کشف  
عطا نشاید

## باب سوم - إختلاف فی ان الصفات من الذات

و یجب ان تعتقد ان الصفة من الذات و  
واجب است اینکه اعتقاد کنی بآنکه صفات  
الهی نسبت بذات او سبحانه کالواحد من العشرة  
مانند یکدیگر است از ده فمن قال الواحد عین  
العشرة صدق پس هر که بگوید که یک  
عین ده است بوجهی راست میگوید بمعنی  
ان العشرة عشرة احد بمعنی اینکه ده یک  
است و ان خرجت الاحاد بتمامها من العشرة  
و اگر براری تو یک یک را همه از ده بربیت  
من العشرة شئی باقی نمی ماند از ده و چیز  
فتعلم ان الواحد عین العشرة - پس بدانی تو که  
واحد عین ده است و من قال ان الواحد  
غیر العشرة و هر که بگوید که یک غیر ده است

بمعنی ان مفهوم الواحد غیر مفهوم العشرة صدق  
باین یک غیر معنی ده است راست میگوید  
و من قال الواحد لا عین العشرة و هر که بگوید  
یک نه عین ده است و فیہ نظر لان الواحد  
جزء العشرة لا محالة و لیست جزء لذاته من کل  
الوجه از هر وجه و لا عین العشرة من کل الوجه  
و نه غیر ده است از همه جهات لانه غیر خارج  
من العشرة زیرا که واحد بیرون نیست از ده  
فلا یكون غیره و پس نباشد غیره ده و لا یكون  
تمام العشرة و نیست یک تمام ده فلا یكون عین  
پس نباشد عین ده صدق راست میگوید  
فیعلم ان الصفات الذاتیه پس وائسته میشود  
بدرستی که صفات ذاتی که عبارت از صفات  
بسته مذکوره است و بائمه اسماء مستبر میشوند  
من حیث مجموعها از حیثیت اجتماع صفات



عین الذات حقيقة بین ذات انداز روئے تحقیق  
نه آنکه هر کدام بطریق افراد عین ذات  
بائید یعنی احاد العشرة من حیث مجموعها عین  
العشرة یعنی افراد ده بنابر یکجا بودن آنها عین  
ده است لاکل واحد منها نه آنکه هر کدام  
ازا احاد عین ده است و معنی آنکه صفات  
واجب تعالی عین ذات اند - آشت که از  
ذات حضرت ایزد تعالی اثاره که ظاهر شود  
از انکشاف استار و ظهور اشیا نیز او ورا  
محتاج نیست بسوی صفتی که قائم باشد بذات  
متعالی بلکه مفهومات بتمامه منکشف است -  
بر او از جهت ذات خود پس ذات او سبحانه  
باین اعتبار حقیقت عالم است و بهمین خیال  
است در قدرت که ذات قادر متعال متاثرست  
بذات خود نه بصفتی که زاید باشد بر ذات او

سبحانه چنانچه در ذوات ما است که بصفات  
زایده بر ذات مصدر اشیا میشویم پس  
باین اعتبار ذات الهی حقیقت قدرت است  
و ازین تقریر ظاهر شد که ذات و صفات الهی  
متحد اند در حقیقت و مغایر اند بنابر اعتبار  
و مفهوم .



## باب چهارم - اعتقاد فی التقدیرات

و يجب ان تعتقد ان التقدیرات الازلیة و  
واجب اینکه اعتقاد داشته باشد بآنکه تقدیرات  
اولیه که عبارت از علم اجمالی حق است بحج  
اشیا محیط فرا گیرنده است و احاطه کننده است  
بما کان و ما یكون من الکلیات و الجزئیات فرا  
رسیده است باجمه بود و با پنجه باشد از کل و

جزئی بحیث لو سقطت و رقت من شجرة شجرة که  
اگر بیفتد برگه از درختی له یکن الا بقدر الله  
نباشد مگر بعلم الهی عز اسمه تعالی شأن بلند  
است حال او سبحانه و من کان متشککاً فی هذه  
الکلمة المحققة و هر که باشد شک آورنده و این  
سخن حق تعلیه ان یتعلم النجوم پس واجب  
است بر او اینکه بیاموزد علم تنجیم را لیعلم  
یقیناً تا بداند از روئے یقین من تجرئة احکام  
الموالید از آزمائش حکمائے فرزند نوزادان  
کل صغیر و کبیر مستطیر بدرستی که هر خوروی  
و بزرگی از اقوال و افعال که از اولین و  
آخرین صادر شده و خواهد شد نوشته شده  
است و بدان پاداش خواهد یافت و تجرئة  
احکام الموالید و آزمائش احکام فرزند نوزاد  
توجب یقیناً کاملاً شامله فی القدر سبب میشود

یقیناً کامل را که فرارسیده باشد با حکام مقرر  
لان الحکیم الکامل المبحر فی علم النجوم زیرا که  
و ناس کامل که استوار باشد در علم نجوم بحکم  
علی المولود الذی یرصد درجه طالع و دقیقه حکم  
کند بر فرزندے که انتظار کشد و ناظر باشد  
جهت تعیین درجه طالع او و دقیقه ان طالع  
و طالع عبارت از جزئیست که در وقت تولد  
فرزند بر افق مشرق باشد بانه عالما کان اوجاهلاً  
حکم کند بآنکه ان مولود عالمی باشد یا جاهل  
صالحاً او فاسقاً نیکوکار باشد یا گنهگار غنی  
او فقیراً مالدار باشد یا ورع و خیر او شریک  
مرو بغایت نیکوکار باشد یا مرو بدکار حاکم  
او محکوماً فرمان روا باشد یا فرمان بردار غنی  
او ذلیل ارجمند باشد یا خوار طویلا عمره او قصیراً  
در راز باشد زندگانی او یا کوتاه بخیر او سخیامک



باشد یا جو انمرو سعیدا او شقیبا نیک بخت باشد  
یا بد بخت والله سبحانه و خداوند تعالیٰ یقول  
فی کتاب الکریم میفرماید در کتاب بزرگ و الشمس  
و آفتاب تجری میروند مستقلا بقرار گاه که مر  
او راست و در صحیح مسلم وارد است که مستقر  
آفتاب تحت العرش باشد و گویند مراد از  
حد مستقر حد معین است که دور او بدان  
منتهی شود ذلک این رفتن او به مستقر خود  
تقدیر العزیز تقدیر و قدرت و حکم خداوند  
غالب و دانا است بر هر مقدور و العلیه  
دانا بهر معلوم و یقول تعالیٰ شان و میفرماید  
خداوند بلند است شان او وید بر الامر  
سازد کار را یعنی حکم میکند بدان و میفرماید  
بلکه موکل است بران من السماء الی الارض  
از آسمان بر روی زمین پس بلکه می آید

و کار بجای آرد و من اضافت السیئات الی نفس  
و کیک نسبت دهد بدیهارا بسوئے نفس خود و  
صورت ادب نگاه داشت طریقه ادب را چنانچه  
شیخ محی الدین عزنی قدس سره در تفسیر  
قول حضرت عزت جل شأنه انتقوا ربکم  
فرماید که بترسید و به پرهیزد از خشم و عذاب  
پروردگار خویش در تفسیر سوره النساء بترسید  
از عقوبت پروردگار خود یا پرهیز کنید از  
ناشائتها در تفسیر سوره لقمان که آنچه از شما  
ظاهر است یعنی با نفس منطبعة حیوانیه آماره  
را الت و تقایت رب حقیقی خود گردانید و  
نقائصی که از شما صادر شود نسبت آن بنفس  
خود کنید که ما اصابک من سیئه فمن نفسک و  
آنچه باطن از روح شما و رب شما است در  
عمل الت و تقایت خود سازید تا هر چه از کمالات

از شما صادر شود آنرا بر رب شما نسبت کنید  
تا در حجاب اثبات نمانید و رعایت ادب  
در حضرت عزت کرده باشید و هو حق من وجه  
ان لم یکن مفراطی جهله و آن کس راست  
گوینده است از یک وجهی اگر نباشد از  
حد گذارنده و ناوانی خود متعصبا تعصب  
کننده مکفر المن یقول کلمة محقیقة بکفر نسبت  
دهنده هر کس را که بگوید سخن حق و درست  
مطابقت الواقع مرافق باشد مر برون را فمن  
یقول ان الخیر والشر منک پس کس میگوید  
که بدتر است که نیکی و بدی را از تست و من  
یقول من الله و کس میگوید که نیکی و بدی  
از جانب خداست و من یقول منک و منه  
و کس میگوید از تو هم هست و از جانب خدا  
هم هست ففی المثال یتبین ان الاختلاف لفظی

پس از بیان این مثال روشن خواهد شد  
که این اختلاف بنا بر اختلاف و تغایر لفظی  
است و گرنه در حقیقت متحد است و مثاله  
کبستان اشجار و نجوم و مثال آلت که  
بدرستیکه تو مانند باغ پر از درخت و گیاه  
است و ما یفیض علیک من الله کنه ما یسری  
فیها و آنچه میرسد بر تو از جانب الهی مانند  
جوه آبی است که جایست دران باغ  
فمن قال حلاوة الفواکه و مرادتها من الماء  
پس هر که بگوید که شیرینی میوه یا و ملخی آنها  
آنها را از اشراب است لان الماء ان لم یسری فیها  
زیرا که آب جاری نباشد دران باغ لایمصل  
شیء من الثمار صدق حاصل نشود چیزی  
از میوه راست میگوید آنکس و من قال الماء  
ذو طعم واحد و هر که بگوید آب صاحب یک



منزه است و الاثبات ذات و حلاوت و مراد  
خداوند آن شیرینی و تلخی و ترشی است و هذه  
الصفات ليست في الماء این صفتها نیستند موجود  
در آب و الماء منزّه عنها و آب دور کرده شده  
است از این صفتها و هذه الصفات من الاشجار  
این صفتها از خاصیت و زخمتهاست صدق  
راست میگوید و من قال ان لم يسهل الماء  
فيها لم يجد شيئا من الحلاوة و الخوضه و هر که بگوید  
اگر رواں نباشد آب در آن باغ نباید یعنی  
حاصل نشود چیزی از شیرینی و ترشی و ان  
لم يكن هذه الاشجار و اگر نباشد این زخمتها  
و الماء بحری فی داد و آب رواں شود در صحرائی  
لم يجد ايضا شيئا من الحلاوة و الخوضه نیز حاصل  
نشود شیرینی و ترشی فعرفنا ان هذه الصفات

له حميضة او حموضة \*

من كليهما صدق پس شناختیم ما بدرستی که این  
صفتها حاصل از اختلاط هر دو است راست  
میگوید قل الحق و ان كان مزا بگو راستی را و  
و اگر چه تلخ باشد و في القرب و در کلهها و در آن  
وارد شده است همه انها مرة يقول یک باری  
میگوید ما اصاب نرسید و نخواهد رسید من  
مصيبة يترج رنده از غم و انواع مصائب فی الارض  
در زمین چون قحط و گرانی و نقصان مال و  
زرع و جزا و لا فی انفسكم و نه در نفسهای  
شما چون بیمار و ضعف و فقر و موت اولاد  
و غیره از اقسام نیکیها و بدیها الا فی کتاب مگر  
آنکه نوشته شده است در لوح محفوظ من قبل  
ان تبراها پیش از آنکه بپایانیم آن مصیبت  
را یا زمین را یا نفسهای شما را ان ذالك بدستی  
که ثبت مقدرات بر وجوه بسیار علی الله یسیر

بر خداوند متعال آسان است در اذل از روی  
راقت این حکم فرموده تا بدانند که احکام ازلی  
منافع نمیگردد و يقول ايضا و نیز می فرماید  
قل لن يصيبنا بگو اے رسول هرگز نمیبرد ما را  
از نکبات و اذیات الا ما كتب الله لنا مگر  
آنچه نوشته شده است عالم علی الاطلاق پیش  
از خلقت ما در لوح محفوظ بر اے ما و مولانا  
اوست صاحب تصرف و مالک ما اوست یار  
باو سازنده کار ما و بر خدای و نه بر غیر  
او بر خداست و ليس فليتوكل المؤمنون پس  
بیباید که توکل کنند و اعتماد نمایند بر دیدگان  
باین قرآن و مرة يقول و یکباری می فرماید  
ان ليس للانسان و دیگر آنکه نیست مرا و  
الا ما سعى مگر ثواب آنچه سعی کند یعنی چنانچه  
کسی را بگناه دیگر نمیگردد ثواب دیگر و نیز

مشاب نمیگردانند و در بتیای گفته این آیه  
منسوخ است چه که ابنا را فرزندان خیزد ایشان  
را در ایمان در رسانیم بر ایشان فرزندان  
ایشان را در دخل بهشت یا در وصول بدرجات  
ایشان را بصلاح ابا نعت درجه کرامت میکنند شیخ  
الاسلام حسین مروزی از استاد خود علی سرخس قدس الله  
سرها نقل میکنند که ایمان و عمل بر بهشت را حلت  
نیت و وعده بهشت و درجات و عجز بر ایمان و  
عمل نیت و وعده بر ایمان و عمل جز بفضل معبود  
نه نزل نیت - نظم

در فضل خدای بند دل خویش مدام  
تا فضل نباشد نشود کار تمام  
و يقول ايضا و نیز میفرماید من عمل صالحا  
مهر که میکند کارهای ستوده فلنفسه پس از برای  
نفس اوست یعنی نفع آن بوی رسد و من اساء



فعلیهما و هر که بکند فعل بد پس بر نفس اوست  
یعنی ضرر بدی او بد و باز گردد و مره یقول  
و یکبارگی میفرماید و ما لوقفی و نیست تحصیل  
اسباب کارهای من یا رسیدن بمنزل صواب  
و صلاح الا بالله مگر بهدایت و معونت حضرت  
ایزو علیه بر او توکل توکل میکنم که قادر  
است بر کل امور و غیر او سبحانه عاجز اند  
و هو رب العرش العظيم و او تربیت کننده و  
بر پا دارنده عرش بزرگ است و اعلم ان من  
قال ان الله تعالى قادر مختار صدق بدان بدست  
که هر که بگوید بدستیکه خداست ثنائی قادر  
مختار است یعنی صحیح است از و ایجاد اشیا  
و ترک آنهاست میگوید لان ما صمد من  
زیرا که آنچه صاور شد از او سبق علیه علمه  
و ارادت پیشی گرفته است بر او چیزه که

صاور میشود و انش او و خواهش او و اراده  
خواسته باشد بایجاد معدومی فقط و ما یصدر  
منه شیء و صاور نمیشود از او چیزی الا  
علی طبق علمه و ارادت مگر موافق و انش و  
و خواهش او فلا ریب انه مختار فی افعال پس  
نیست هیچ شک و رانکه او سبحانه تعالی صاحب  
اختیار است در کارهای خود و من قال انه موجب  
بالذات صدق و هر که بگوید او سبحانه موجب  
بذات است بوجهی راست میگوید موجب  
بذات آنست که صاور میشود از او اثر خواهد  
یا نخواهد مانند آتش لانه واجب علی کل شیء زیرا که  
او سبحانه واجب گردانید بر هر چیزی من  
السموات والارضین و ما فیها از آسمانها و زمینها  
و آنچه در اینها است مایخص به لازم گردانید  
برای آنها آنچه خاص است باد که در دیگره

یافت آن ممکن نباشد من المنافع والمضار  
و غیرها از منفعتها و ضررها و غیر نفع و ضرر  
مثل الواو و غیره و کان ذلک ایجاب فی الاذل  
و بود این واجب کردن هر چیزی از منافع  
و مضار مختص باشیا و اذل و المشرعة لیمونه  
التقدير و اهل شرع آن ایجاب را تقدیر  
نامند که عبارت از علم اجمالی حق است  
باشیا سنت الله سنت نهاده است خدای تعالی  
سنت نهادنی قد خلت آن سنتی که تحقیق گزشت  
من قبل پیش ازین در امتا و دیگر که همه  
انبیا بدیشان بوده اند و لن تجد لسنة الله  
نیایی تو مر سنت خدای را تبدیلا تغییر  
هر چه در ازل مقرر و مقدر شد لامحاله کاین  
خواهد شد و دست تصرف هیچکس رقم تغییر  
و تبدیل بر صفحات آن نخواهد کشید تغییر

بحکم ازل راه نیابد تبدیل بفرما قضا کار  
ندارد چنانچه در کتاب عیون الرضا از حضرت  
امام علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا  
منقول است که قال رسول الله صلی الله علیه  
و آله وسلم ان الله عز و جل قدر المقادیر فرمود  
حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم  
بدست که خدای عز و جل تقدیر فرمود مقدرات  
را و دبر التدبیر و تدبیر فرمود امور را قبل  
ان یخلق آدم پیش از آنکه خلق نماید آدم  
را بالفی عام بدو هزار سال و الله تعالی و خلایق  
تعالی اعلم ما کان و ما یكون و انست آنچه بود  
و آنچه باشد و اراد و قدر و واجب تعلق گرفت  
خواست حق و اندازه فرمود و واجب گردانید  
بر چیزی بچیزی و لا یجوز له خلایق ما قدر  
فی اذل الاذل و اینست روا امر او سبحانه را خلاف



آپنجه تقدیر فرمود و در اذل اول یعنی تعلق گرفت  
و انش او بمقتضیات اشیا تا و در علم تغییر را  
درخل نباشد نکان موجباً بالذات پس بشد موجب  
بذات و لا بدایة لذاته و صفاته و نیست ابتدائی  
ذات و صفات الهی را و متحقق ان ما لم  
یکن مقدراً و تحقیق شده است بدلائل عقلی  
و نقلی بدرستی آنچه نباشد تقدیر کرده شده  
لم یکن مقدور انباشد قدرت تعلق گرفته  
بدان و ماکان مقدور و آنچه باشد در تحت  
قدرت الهی و آمده کان مقدور باشد تقدیر  
کرده شده یعنی بهرچه علم اجمالی حق تعلق  
گرفت بموجب علم تفصیل بمنصه ظهور جلوه  
نموده و با آنچه علم الهی متعلق نشده در مکان  
عدم غنوه فما اشاء نفل و ما شاء نوك پس  
آپنجه خواست از ایجاد معدومی یا اعدام موجودی

بعمل آورد و در علم اجمالی خویش مقرر فرمود  
فی اذل الاذل و در ازل ازل پیش از وجود اشیا  
و علی طبق مشیت الازلیة و بر مطابقت خواست  
وائی او و مشیت اعم است از اراده زیرا که اراده خواسته  
باشد بایجاد معدومی فقط و مشیت خواسته باشد بایجاد  
معدومی یا اعدام موجودی و منشاء آل ذات باشد و  
شود و بنظور آید آپنجه ظاهر شود فی ای زمان  
اراده فی الاذل و در هر وقت که خواسته باشد  
ظهور آن را و در ازل و ما زعم القشیری و آنچه  
گمان کرده اند علماء قشیری که منکر علم  
باطن اند ان الایجاب ینا فی القدرة والاخبار  
بدرستی که ایجاب غیر قدرت و اختیار است  
باطل اکتها گمان آنها ناپسند است بنابر عدم  
علم قائل بان شده اند لان القدر یتخصیص  
علی المقدورات زیرا که علم حق منحصر است

بر مقدرات و هی المقدرات و عین مخلوقات  
اند تقدیر کرده شده و القدرة لا یتناول المحالات  
و علم و حق فرا نرسد بامر محال یعنی تقدیر  
امر محال نظیر این مثل دلوج جمال در ستم  
خیاط بے تصغیر حجم جمل و تکبیر سم خیاط  
و عند المحققین ما لم یکن مقدراً کان محالاً  
و اهل تحقیق برآنند که آنچه علم الهی عز  
اسمه بایجاد آن تعلق نگرفته باشد وجود آن  
محال است و هو فعال لما یرید و ادبیهانه بجا  
آرنده است چیزی را که نخواهد و لم یکن  
لما ترید و بنظور نیار و چیزی را که مطابق  
خواسته تو باشد فن یخوض فی بحر معرفت  
الذات والصفات پس هر که غوطه خورد و در پی  
شناخت ذات و صفات الهی بالعقل الجزائی  
بے سبی بعقل جزئی رسمی که جهت اثبات مسائل

توجیه غیر از استدلال بر امری و ترس نداشته  
باشد کالعلماء القشیری مانند علماء قشیری که آنچه  
از احاطه استدلال بیرون بشد آن را محال  
میدانند یناط غلط میکنند و از طریق قوم توجیه  
بفراخیخ دور می افتاد کما قال العارف الرومی  
قدس سره چایئے استدلالیاں چو بین بود پائے  
چوبین سخت بے تمکین بود گر کسی از عقل  
با تمکین بدی - فخر رازے راز واری بودے  
و نعم ما من قال هر که در کشف وارو تنقلال  
کے توجه کند باستدلال لان العقل قاصر عن  
معرفته شیئی زیرا که دست استدلال عقل کوتاه  
است از ذیل شناخت چیزی که لیس لم جنس  
ولا فصل نیست مر آن چیزی را جنس و نه فصل  
جنس عبارت است از محلی که شامل  
افراد ماضی خود باشد مثل حیوان که



شامل جمیع افراد خود است از انسان و فرس  
و غیره و فصل یکم است که تمیز کند میان  
افراد مثل ناطق که میز انسان است از  
سائر حیوانات لحد بهما تا تعریف کرده شود  
بآن دو یعنی جنس و فصل و بآن از سائر  
انواع ممتاز شود و ذات الهی از جنس و فصل  
بریت پس و عموماً شناخت ذات الهی عز  
اسمه بطریق استدلال سرسریست چنانچه حضرت  
خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم از آن  
خبر میدهد قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
وسلم ان احتجب عن العقول بدریکه کیفیت  
دریافت حقائق ذات و صفات الهی پوشیده شده  
است از درک خرد و فهم مخلوقات کما احتجب  
عن الابصار چنانچه در پرده عزت متوارست  
جمال حضرت ایزدی از دیدن دیده با وان الملاء

الاعی بدریکه ساکنان عالم بالا که ملائکه و ارواح  
اند یطلبونه جست و جور و شناسائی او بجهان می  
نمایند کما یطلبونه چنانچه شما بکل ما ممکن و طریق  
تحصیل معرفت جوایب و سرگردانند قال الحکیم  
الغزالی عقلمها عاجز اند از اوصافش عقل خود  
هرزه میزند لافش عقل رهبر و لیک تا در او  
نقل او میرو ترا بر او دمن الله اتصف القاضی  
ناصر الدین البیضا و و از این جهت است که  
انصاف و او قاضی ناصر الدین بیضاوی درین  
مجال و قال الاطناب فی ذلک قلیل المجد و  
و گفت درازی بحث و جدال در این مسئله  
کم نفع است لان کنه ذات و صفات زیرا که  
حقیقت ذات و صفات الهی عز اسمه محجوب  
عن نظر العقول پوشیده شده از دیدن عقلمها  
چنانچه حدیث سابق از آن خبر میدهد لکن

اکابر الانبیاء و لیکن پیغمبران بزرگ و اکل الاولیاء  
و اولیا کامل بحکم بموجب این حکم الهی که  
و جاهد وافی الله و کوشش نمایند در راه  
شناسائی حق حق جهاده چنانچه حق کوشش  
است در آن راه به ترک مال و منال و به  
رفض جاه و جلال این و ابداً المجهودات مامور  
شدند بکشیدن رنجها و قالوا هداية سبیل الله  
و رسیدند بعد از کشیدن مشقت بر سر راه  
راست شناخت حضرت ایزد جل و کمره علی طبق  
بموجب نفع جلی والدین جاهد و افینا و آنانکه کوشش  
نمودند در راه مالهدهدینهم هر اینه برانیم ایشان  
سبلنا بر اهرائے خاصه شناخت فوصلوا الی مکاشفاً  
المنکیة پس می رسیدند بمطالع مغیبات علم اجسام  
از عرش علای تا به شرکے و المشاهدات للمکوتیة  
و فائز شدند به رویت احوال عالم ارواح

و المعانیات الجبروتیه و مشرف شدند بمرتبه رویت  
صفاتی و مشرف شدند بمرتبه رویت صفات  
تا مقدماتی و التجلیات الله هوتیه و مستعد گشتند  
و قابل تابش انوار الهی شدند و استغفر قوا  
کالقطرة فی البحر الاحدیه و نیست و نابود  
شدند مانند قطره در دریای احدیت که  
عبارت از تجر و ذات است از جمیع قابلیتات  
و باعتبار انصاف او بجمیع صفات قابلیتات  
و باعتبار انصاف او بجمیع صفات و قابلیتات  
و احدیت مینامند و فنا فی الله و نیست شدند  
و فسخ گشتند از بشریت و ذات الهی و بقوا  
بالله و باقی و متصف شدند بصفات الهی  
چنانچه حضرت ازین معنی در نص تنزیل  
خبر میدهد و انه و آنکه خدائی هوامات و احیاء  
او میراند و زنده میسازد و قهر یا او سازنده



اسباب موت و حیات و گفته اند مرده پیسازو  
و کافران را بنکرت و زنده میگرداند مومنان  
را بمعرفت و بقول جمعی امامت واجب الجمل  
است و علم یا به بخل وجود یا بعدل و بفضل  
امام قشری یعنی ابی الحسین مسلم بن الحجاج القشری اسم  
موضع است فرموده که بمیراند نفوس زبیران را آثار مجادت  
و زنده گرداند قلوب عارفان را با نور مشاهدت یا هرگز مرتبه فناء  
فی الله رساند جرعه از سائر بقاء بالله چنانکه  
قال الحق القیومی هرگز از بود خود فانی کند  
پیر ز گوهر های روحانی کند گشتگان را شربت  
حیوان دہی بعد کشتن جان جاویداں دہی  
و اتصفوا بصفات الله و متصف شدند بصفات  
خدائی بحکم بموجب این امر نافذ که تخلقوا  
بخلق الله تخلق شوید باخلق الہی و خود را باعانت توفیق متخلی  
سازید باوصاف ناقتناہی چوں بموجب فرمان

واجب الاذغان جمل نموند بدین مرتبه اعلا  
فائر شدند کماورد فی الحدیث القدسی چنانچه  
آمده در حدیث قدسی کہ عبارت از قول  
الہی است کہ در قرآن مکتوب نباشد لایزال  
العبد ہمیشہ بنده بتقرب الی نزدیک کرده شود  
بمن یعنی مقرب و نگاه ما شود بالنوافل بسبب  
اقدام بر اعمال زیاده بر فرض حتی اجبہ تا  
آنکہ دوست دارم او را فاذا اجبتہ پس چوں  
دوست دارم او را کنت سمع و بصرہ ویدہ  
و رجلہ و لسانہ باشم من گوش بنده و چشم  
او و دست او و پای او و زبان او و منی  
یسمع پس بمن میشود چه سمع او و در سمع من  
فانی شدہ باشد و شنوائی من از دور و  
نزدیک متساویست و بی بصر و بمن می بیند  
چه چشم او چشم من شدہ است و بینائی من

از تقابل بریت ربی بیطش و بمن اخذ میکند  
چه دست او مقهور دست من شدہ است  
و دست بالائے همه دستها است و بی یمنی  
و بمن راه میرود و چه پای او تحت تصرف  
جلال من آمدہ قرب و بعد مسافت پیش  
او یکساں است ربی یمن و بمن تکلم میکند  
چه زبان من از خطا مبرا است فن کان  
بصرہ الاله پس کسی را کہ باشد دیدہ او خدائی  
فہو یراہ پس آنکس مے بیند او سبحانہ را  
فامیر المومنین اید الحسن لحققة بهذه المجبة  
پس امیر المومنین علیہ السلام درست شدن  
خود را باین دوستی و اصلاحه عن البشریة  
و بیروں آمدن خود را از اوصاف انسانی  
و التصفاء بالربوبیة باح و متصف شدن خود  
را باوصاف ربانی ظاہر کردہ و قال فی خطبة البیان

و فرمود در خطبة البیان کہ یکے از جمله خطبہا  
مبارک ایشان است انا الله منم خداوند  
معبود و انا الرحمن و منم او زر و ہندہ ہر موجود  
و انا الرحیم و منم بخشندہ ہر مطیع و انا العلی  
و منم بلند مرتبہ از احاطہ او یام و انا الاعلی  
و منم عالی تر از اوراک اقصام و انا الخالق  
و منم مبدع اشیا و انا الی اذق و منم مزنی احیا  
و انا الممات و منم بخشایندہ و انا المنان و منم  
منت نہندہ و مثاله حدید فی کورة و مثال  
این اینست کہ آہنی در کورہ آہنگری باشد  
و از اتصف بصفات النار و چوں آراستہ شود  
بصفات آتش من الحمرة و الحرارة و الخراقة  
از سرخ و گرم و سوزش و قال انا النار و بگوید  
آں آہن منم آتش فہو حق فی دعواہ پس  
آں آہن راست گو است در دعوی خود



فی هذه الحالة و این حال فاذا اخرج من الكثرة  
پس چوں برآورده شود از کوره آهنگری و  
رجع الی صفاته و باز گردد بسوئی صفتها  
اصلی خود که سیاه و سوری و برودت باشد نفی  
هذه الحالة پس در این حال ان الناریه اگر  
دعوی آتش کنندگان کاذبا پس باشد آن آه  
و و غلوچه صفات آتش از او مملوب است  
فلا انبیاء و اولیاء اذا اتصفوا بصفات پس پیغمبران  
عظام و اولیاء کرام چوں متصف شدند  
بصفات الهی و متخلق شدند باخلاق حضرت  
پادشاهی را دیدند آن حضرت احدیت را فخره  
پس شناختند او را سبحانه تعبد و پس  
پرستش کردند او را کما اخبر عن حال چنانچه  
اگای واد از حال خود سید الاوصیاء متر  
و صیها و سند الاولیاء و پشتیبان اولیا علی

علیه السلام بر او باد سلام الهی رایتی فخره  
فصیده و یرم آن حضرت کبریا را پس شناختم  
او را پس پرستش او کردم بعبودیه ابد  
ربا لم ادع پرستش نمیکنم خدا را که نه بینم  
او را و من لم یصل الی هذه المقام و هر که  
نرسد باین مقام و در اوصاف انسانی مانده  
باشد لیس له نصیب من الرویه نیست مرا و را  
بهره از دیدن لقاء الی لان الله تعالی زیرا که  
ذات پاک حضرت الهی بحسوس نیست حضرت  
ایز و متعال دریافت شده بحواس لیدرک الحسن  
تا دریابد و بداند آنرا انعم از آنکه حواس ظاهری  
باشد یا باطنی از ادراک جمیع حواس بیرون  
است و شاهد این مدعا قول حضرت ایز و  
تعالی است لا تدرك الابصار و او سبحانه  
تعالی را در نیابد او را دیده با و هویدرک الابصار

و او سبحانه تعالی دریابد دیده با را قیمتی ادرك  
الابصار پس هرگاه دریابد او سبحانه دید با را  
و آنها را قوت رویت عطا کند صادت الابصار  
بصائر بشوند دیده با دیده دل و جان دیده  
مشاهده انوار الهی نمایند و او دریابد خداوند  
و دیده با را این ایه دلالت بر نفی ادراک وارو  
و فوقیت بر کنه شے و احاطه بدو به نفی  
رویت چه رویت بے ادراک ممکن است  
و اگر ادراک معنی رویت وارند تقدیر باید  
کرد که نه بیند بصرها او را در دنیا چه در  
عقب بعض قرآن و احادیث رویت سابت  
شده است تفسیر حینی فی سورة الطلاق و  
ذاک يوم تبلى السائر و این روزیست که ظاهیر  
و آشکارا کرده شوند پوشیده با یعنی ظاهر کنند  
مخفیات ضمائر را تا لیب آن از خبیث متمیز

گردد یا فریض اعمال را چوں روزه و غسل  
جنابت و وضو که کس بدان اطلاع ندارد  
و وادی قبل آن قال بوده و نکرده یا پرده  
بردارد از کردار بائی پنهانی پس رسوائے  
مرتب گردد نظم  
گر پرده ز روئے کار بر دارند آن کیست  
که رسوائے دو عالم نشود و در آن وقت پوشیده  
با و نشود فمن قال رویت الله محال للبشر  
پس هر که بگوید که رویت الهی محال و ناشدنی  
است مرأوی را مادام بشر صدق تا در  
صفات بشری محسوس است راست میگوید  
ومن قال رویت الله لیست محال صدق و هر که  
بگوید که رویت خدا محال نیست راست میگوید  
لان الله یرای نفسه زیرا که حق سبحانه تعالی  
ببیند خود را و او سبحانه را رویت نفس خود



ممکن است فسن نور الله بصیرتہ پس ہر کہ  
را روشن سازد واللہ تعالیٰ ویدۃ بصیرت اورا  
نبودہ راہ بنو و خودی مے بیند او سبحانہ را بے  
کیف و جہت فساد الاختلاف لفضیای پس ایں  
اختلاف خلألق و رویت اختلاف لفظی است  
نہ معنوی \*

## باب پنجم - اعتقاد بالملائکۃ

و یجب ان تعتقد ان الملائکۃ السماویۃ  
والارضیۃ عباد الله العاملون بامرہ ولا یوصفون  
بذکودۃ ولا ولا النوثۃ و واجب است ایکنہ  
اعتقاد کنی کہ فرشتگان آسمان و زمین ہندگان  
خداوند اند و بامر خدا عمل نمایند اند - و  
بسیار اند میان خداے و پیغمبران و ہندگان

صالح او کہ تبلیغ مینمایند بسوے ایشان رسالت  
الہی را بوحی و الہام و بہ رویت صادقہ یا آنکہ  
وسیلہ اند میان خداے و مخلوقات او بایصال  
اخبار صحت او سبحانہ تعالیٰ بسوے ایشان و  
متصف نہ شوند بذکورت و انوثتہ \*

## باب ششم - اعتقاد بالانبیاء علیہم السلام

و یجب ان تعتقد الانبیاء و واجب است  
ایکنہ اعتقاد داشتہ باشی ہر پیغمبران کہ  
مبعوت اند از جانب الہی عز اسمہ لانہم  
مسلط بین الله و عبادہ زیرا کہ ایشان میانجی  
اند میان خداے و بندگان او یستفزون بہ  
الحق طلب فیض نمایند از خداوند سبحانہ و فیضون  
علی الخلق و میرسانند آل فیض الہی را بخلق

بشریعتہ و بظہور شرع نبی تمام کردہ شد  
شرعہاے سابق و امور شرعی انبیاء ماضی  
و ہو بالنبوۃ والرسالۃ و آل حضرت بجمع کردن  
رتبہ نبوت و رسالت و بانہ صاحب الکتاب  
و بایں صفت کہ آل حضرت صلی اللہ علیہ  
والہ وسلم صاحب است کہ قرآن باشد  
و من اولی العزم و یکے از خداوند آل ثبات  
عقل و جد از جملہ پیغمبران الوالعزم است  
و ایشان اصحاب شریعت اند کہ در تہذیب  
قواعد احکام مراسم اجتناب و بتقدیم رسانیند  
و بر معاوات معاندان و مجالات طاغیان  
و آزار و آوازہ منکران شکیبائی نمودند و  
ایشان روح اند و ابراہیم و موسے و عیسے  
و محمد علیہم الصلوۃ و السلام و زرا و المسیر  
آورده ہمہ انبیاء و پیغمبران الوالعزم اند الا

فی متابعتہم نیل الدرجات و در پیرونی ایشان  
رسدانت بدرجات بہشت و فی مخالفتہم دیل  
الدرکات و در نا فرمانی ایشانست فرو آمدن  
در وادی آتش ووزخ \*

## باب ہفتم - اعتقاد بالمحمد

و یجب ان تعتقد ان نبینا محمد صلی اللہ  
علیہ و آلہ و سلام خاتم النبیین والمرسلین آخر  
پیغمبران و رسولان است و ختم کنندہ انبیاء  
و رسولانست و ہر پیغمبران و رسولانست و  
واجب است ایکنہ اعتقاد داشتہ باشی  
کہ حضرت پیغمبر ما محمد مصطفی صلی اللہ علیہ  
والہ وسلم خاتمہ انبیاء و رسولانست و ختمہ  
النبوۃ بہ پیغمبری او و ختم کردہ شد پیغمبری با



آدم و یونس و سلیمان علیهم السلام و یونس  
و بس چه او تعجل نموده از میان قوم پرور  
رفت و به ختم النبوت و بوجود شریف آل  
مركز و اثره نبوة اختتام پذیرفت و هو صاحب  
دور القمر و آل حضرت دور قمر است که آخر  
او وار است و هر سبعة سیاره دوره دارند  
و دوره همه تمام گشت و این دوره قمر است  
و صاحب قران العلویین و صاحب قران و علویین  
که زحل و مشتریست که نتیج سعادت است  
امتیاز من الرسول و الانبیا و الملوك و الحكماء  
و حضرت با رفعت باین صفات سبعة ممتاز  
است و بر گزیده شده است از همه رسولان  
و پیغمبران و پادشاهان و حکیمان و نفاع علیهم  
بلند و بمرتبه و منزلت بر جمیع ایشان لانه  
لم یوجد زیرا که نیافته نشده است من اتصف

بهذه الصفات السبع کیکه متصف باشد باین  
هفت صفت الانبیا و مولانا و مولی الثقلین  
نگر پیغمبر باو صاحب تصرف باو صاحب  
هر دو کون علیه السلام بر او باو سلام الهی  
سلام کافع می اذ ا کنت ناطقا سلام بعد و  
نفسهائے من میفرستم چون گویا شوم بهرح  
رسول الله جدی و سیدی بستانش پیغمبر  
خدائے که جد من و پیشوائے من است \*

\*\*\*

## باب ششم - اعتقاد بمعراج رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

و یجب ان اعتقد ان نبیا متوفی علی المعراج  
و واجب است اعتقاد آنکه بدرستی که پیغمبر ما

حضرت محمد برآمد بر نزدانی که در وقت قبض  
روح حضرت عزرائیل از او نرد بان فرو  
مے آید مختصر مے بیند عضادین آل یکے  
از مروارید و دوم از زمره است و پائهای  
آل از زر و نقره است و عبر علی السموات و  
برآمد بر آسمانهای نه گانه بحسد یلین بالمروج  
بمده که شائسته بر آمدن وار و هو جسد  
مکتسب لطیف خفیف و آل جسد مکتبیه  
مثالی است و بولوجه مع فتح ابواب السموات  
و بدر آمدن آن حضرت با کشتاون در مے  
آسمان لا یلزم الخرق و الا لثیام لازم نمی آید -  
بریدن و پیوستن که منافی شکل کردیت \*

## باب نهم - اعتقاد بالکتاب

و یجب ان تعتقد ان القران و التوریت

والانجیل والزبور و المصحف کلمات کلام الله  
و واجب است اینکه اعتقاد کنی بدرستی که  
قرآن و توریت موسی و انجیل عیسی و  
زبور داود و صحف ابراهیم علیهم السلام که  
یست است همه آنها کلام الله و الهی است  
والقران باللفظ و المعنی و قران بلفظ و معنی  
اقتیاز من سایر الکتاب السماویة بر گزیده  
است از همه کتاب های آسمانی زیرا که  
نظم آن هم اعجاز است که خارج است  
از حد بشر و فاق علیها و بلند است رتبه  
قرآن بر همه کتب و ان کلام الله قدیم و  
بدرستی که کلام خدائے تعالی قدیم است -  
من حیث انه صفة من صفاته ازیں خشیست  
که بدرستی که کلام الله صفت است از صفات  
الهی و صفات الله اذلیه بالاجماع و صفات



خدائے تعالیٰ ازلی اند باتفاق اهل حل و عقد  
و محدثان من حیث انزل علی رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم و نوپیا شده است  
ازین حیثیت که بدرستی که قرآن نازل شد بر  
حضرت رسول خدائے صلی الله علیه و آله و سلم  
فی وقت معین در وقت مشخص مسبق با الا  
ذمت پیشه گرفته است بران زمان نزول  
قرآن زمانهای بسیار و من حیث انه مقدره  
و مکتوب و ازین حیثیت که بدرستی که قرآن  
خوانده شده است و نوشته و این هر دو  
از صفات حدوث است کما قال الله تعالی  
از انجحت که فرمود حضرت حق سبحانه و تعالی  
مایاتیم ثیاب بدیشان من ذکر پندے مراد  
انز که قرآن است ذکر از بجهت گفت  
که قرآن بیداری میسازد و الهامی مرم را از

خواب غفلت و جهالت این پند نیاید من ربهم  
از آفریدگار ایشان محدث نو فرستاد و تجدد  
منزل شد تا بجهت تکرار بر اسماع آنها پند  
بگیرند الا حوا نگر بشنوند آن را از حضرت  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و هم یلعبون  
حال ایشان بازی کنند بدان و استغرائمانند  
بآن بنابر تنباهی غفلت ایشان و از جهت  
عدم تفکر در عواقب امور فما کان من صفات  
الله تعالی پس آنچه باشد از صفات خداوند  
جل جلاله و فی علم الله و در علم الهی باشد  
من ازل الازل از ازل ازل فلا خفاء قدم  
پس هیچ پوشیدگی نیست در قدیم بودن آن  
و ما کان من لا مقروء ملفوظا مکتوبا لا خفاء  
فی حدوثه و آنچه باشد فرو فرستاده  
شده خوانده شده - نوشته شده -

نسبت پوشیدگی و احداث بودن آن من قال  
بقدم القرآن بحق من وجه پس کسی که قائل  
است بقدم بودن قرآن راست گوشت از وجه  
و من قال بحدوثه بحق ایضا من وجه و هر که قائل  
شود بحدوث بودن قرآن او نیز راست گوشت  
از وجه و کل منهما کل الولا هرگاه قائل شوند  
بقدم قرآن از هر وجه هم از جهت لفظ و  
هم جهت معنی او حادث من کل الوجوه  
یا قائل شوند بحدوث قرآن از هر وجه فکلا  
هما شیطان پس هر دو گروه قائل و باطل اند  
فینبغی ان لا يتعرض لمثل هذه المستله پس  
شاید است اینکه مشغول نشود بمانند این  
مثلاً الا من کان عارفاً بخصائص الانبیاء مگر  
کسی باشد شنائی حقیقت همه چیزها من اکابر  
الانبیاء و کل الاولیاء علیهم السلام از پیغمبران

بزرگ و اولیاء کامل بر ایشان باد سلام الهی  
عز اسماء و اعلم ان من کفر القائل بقدمه بقدم  
و بدان بدرستی که جماعه بکفر نسبت میدهند  
کسی را که قائل باشد بحدوث بحدوث قرآن  
فکلا هما جاهلان پس هر دو کس نا دانند  
وجهلها و نادانستن ان هر دو جاهل مرکب  
است و آن عبارت است از اعتقاد جازم  
غیر مطابق واقع و مرکب از انجحت گفت  
که ترکیب یافته است از دو اعتقاد یکی آنکه  
این اعتقاد واقع است دوم آنکه غیر این  
نیست لان قرآن لیس کالجزء الذی لا یتجزی  
زیرا که قرآن نیست مانند جزء لا یتجزی و  
آن را جوهر فروهم میگویند و آن ذی وضعی  
است که و اهل اشاره حسی باشد و قبول نمی  
کند قسمت را هرگز لا قطعاً و لا کسلاً و لا



مسا ولا فرضا کے لا یتصف بصفات متعدده  
متکثره تا صفت کروه نشود او را بصفتها  
بسیار بل القران مرکب القوی بلکہ قرآن  
صفات مرکبه وارو وله صفات ظاهرات و  
صفات باطنه و مرقرآن را صفتهاے آشکارا  
و صفتهاے پنهانی بسیار است و من کل  
صفت له وجه اخر از هر صفتی ترقران را  
وجهی دیگر است فلذلک کان قدیم پس  
ازین جهت است که قدیم باشد از یک وجه  
و اما القائل بالقدم والحدوث من کل الوجوه  
اما گوینده این قول که قرآن قدیم است از  
هر وجه لفظاً و معنی و قائل بحدوث قرآن  
از هر دو جهت نهو جاهل بحقیقه الاشیاء  
پس آنکس از دانستن کنه هر چیز نادان  
است فعليه ان يقول پس لازم است بر او

این قدر که بگوید اشهد ان محمداً رسول الله  
گواهی میدهم بوحداثیت الهی که نیست خدائے  
موجود مگر خدائے معبود و گواهی میدهم بدست  
که حضرت محمد صلی الله علیه و اله وسلم  
رسول خدا است و یقیم الصلوة و یؤی آرو نماز  
پنجگانه را و بصوم شهر رمضان و روز ماه  
رمضان نگهدارد و یزکی ماله ان کان ذال مال و  
زکوة مال خود بدهد اگر باشد صاحب مال  
و یحج البیت ان استطاع الیه سبیلاً و قصد خانه  
کعبه نماید اگر توانائے داشته باشد بکعبه  
رفتن مثل صحبت بدن و زو راه و امن  
طریق و قدرت بر شے و کسب که زو ازال  
جا صل و نفقه عیال تا مدت رفتن و  
گشتن و لا یتعرض للمسائل الاصولیه الکلامیه  
و مشغول نشود بمسائل اصول کلامیه حتی لا

یتزندق تا زینقی نشود کان من تکلم ترندق  
زیرا که قول هر که در این مسئله گفتگو کند  
و بے علم بحث نماید زینقی میشود فی شانہ  
خاصه و رباره آنکس است بطریق اختصار و  
ما قال امیر المومنین و امام المتقین اسد الله  
الغالب علی ابن ابی طالب علیه السلام و آنچه  
فرمود حضرت مرتضیٰ علی علیه السلام رحمہ الله  
امیر رحمت کناد حضرت الرحیم شخصی را که  
عرفت قدره بشانم زبیر خود را در علم و نمر  
یتعد طوره و نگذارد از حد خود و بے تحقیق  
در امثال این مسئله خوض نماید اشاره الی  
ما قلت لک اشاره است بسوئے آنچه گفتیم ترا

## باب دهم - اعتقاد بامامت

و يجب ان تعتقد ان الامامه علی زعمی

و واجب است اعتقاد آنکه بدانے بدستی  
که امامت بر دو نوع است حقیقت و اضافیه  
یکه امامت حقیقی است و دوم امامت اضافی  
است فالحقیقه الاتصاف بجمیع صفات الامامه  
پس امامت حقیقی آراسته شدن است همه  
اوصاف امامت صوریه کانت او معنویه صفات  
ظاهر باشد یا باطنی و شرایطها و اوکانهها و  
متصف باشد بشرطهاے امامت و رکنهاے  
آل اما شرایطها الا امامته فالذکوره والحریه  
والمبلوغ والعقل اما شرطهاے امامت اینست  
که مرد باشد و آزاد و بالغ و عاقل باشد  
که زن و بنده و کودک و دیوانه قابل امامت  
نیست و اصلی والشجاعت والقرشیه و اصل  
امامت شجاعت و ولیری و قرشی بود اینست  
که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم الایمه



من قریش یعنی اما مال میبایند که از قریش باشند  
و صفاتها الصورية السيادة المنصوبة وصفات ظاهری  
امامت اینست که سید جمیع النسب باشد و الفاطنة  
و از اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام باشد  
بجمیع والعلم و دانا باشد باحکام دین و التوسع و  
پیشرو کار باشد و فرمانبردار باشد بجمیع او امر  
الهی و محتسب باشد از نوابی و الشجاعت و دلییر  
باشد یعنی در بذل روح برائے تقویت دین  
پروا نداشته باشد و السخاوت و سخی باشد  
و آن بذل مال است در محل اشتقاق و  
امکانها العلم الکامل و رکنهای امامت علم  
کامل است که در امور دین محتاج بغير  
نباشد چنانچه حضرت امیر گیر علی ثانی امیر  
سید علی همدانی قدس در رساله مودت  
ذو القربی آورده عن ابن عباس قال رسول الله صلعم

الامام الضعیف ملعون یعنی محتاج الی غیر فی امور  
الدین والسیادة الصیحة و سیادة او درست باشد  
والولاية الصریحة و ولایت صریح ظاهر داشته  
باشد و المملکة الوسیعة و ملک بسیار داشته  
باشد و لم یجمع تلك الصفات و فراهم نیامده  
است این جمیع صفات بعد علی علیه السلام  
الی یومنا هذا بعد از حضرت مرتضی علیه السلام  
تا این روز مافی احد من الایمة در کسی از  
امایان فالامام الکامل الحقیقی پس امام کامل  
حقیقی من النصف بهذا الصفات آنکه آراسته  
باشد باین صفتهای مذکوره و من اتصف  
ببعض هذه الصفات و هر که متصف باشد  
ببعض این صفتهای امام بالقدر الذی پس  
آنکس امامت بقدر الصفات بآن صفات  
فكانت امامته اضافیه پس باشد امامت او اضافی

نسبت بمردی که متصف باین صفات نباشد  
ولی علی ذکاءک وثوق و مراست بر زیراکه  
تو استواری فنامل و اعرف الایمة الماضین  
و الباقین پس فکر کن و بشناس امامان گذشته  
و مانده و فوز فوزا عظیما

## باب یازدهم - اعتقاد باولیاء

و یجب ان تعتقد ان الاولیاء ورثة الانبیاء  
و واجب است اعتقاد نمودن بانکه اولیا  
وارثان پیغمبرانند لانهم المعاملون العالمون  
زیرا که اولیا عمل نماینده اند بموجب اوامر  
الهی و دانا با اند باکام بالهام و اسرار شایسته  
والعلماء الربانیون و ایشانند دانیان ربانی  
که تربیت نماینده اند طالبان این است

را الربانیون راستانی در دین و استواران در  
وامنش ربانی آنست که علم را پرورش دهد  
با فال و استفاد و ما قال رسول الله صلعم الله  
علیه و آله وسلم العلماء ورثة الانبیاء و آنچه  
فرموده حضرت رسول خدا صلعم الله علیه و آله  
وسلم عالمان وارثان پیغمبران اند تلك  
الکسل این کاملانند که گفتار با کردار دارند  
و هو فی امة محمد صلعم الله علیه و آله وسلم اکثر  
من ثلثائة الف و ان جماعة اولیاء و رمیان  
امت حضرت محمد صلعم الله علیه و آله وسلم  
بیشتر از سی صد هزار کس اند و العالم لا یخل  
من برکاتهم و عالم خالی نمی شود از برکتها  
ایشان طرقة عین یک چشم زدنی کما قال  
صلعم الله علیه و آله وسلم چنانچه فرموده حضرت  
رسول خدا صلعم الله علیه و آله وسلم لولا الابرار



یهدل انفجار اگر نمی بودند محکومان هر آینه نابود  
و نیست میشدند بدکاران و آدمهم علی و  
خاتهم مهدی علیه السلام و اول ایشان  
حضرت علی و آخر ایشان حضرت مهدی  
صاحب الزمان است علیهم السلام \*

— (۵) —

## باب دوازدهم - اعتقاد ایمان الیها

و یجب الایمان بالاولیاء فی الطریقة و واجب  
است گراویدن باولیا و متابعت ایشان نمودن  
در امور طریقت که مآر است اذکار قلبیه  
و تهذیب اخلاق رویه است باوصاف عمیده  
کما یجب الایمان بالانبیاء چنانچه واجب است  
اقتدا بانبیاء عظام در احکام شریعت \*

## باب نوزدهم - اعتقاد قیامت

و یجب ان تعتقد ان القیامه علی نوعین  
و واجب است اعتقاد نمودن بآنکه قیامت  
بر دو نوع است انفسیه و آفاقیه یک قیامت  
تعلق بنفوس دارد و یک قیامت متعلق بشهوات  
و قریبا است و کل مهسا و هر کدام ازین  
دو قیامت علی اربعة اوجه بر چهار وجهت  
صغری و وسطی و کبری و عظمی یک صغری یعنی  
خرد و وسطی یعنی میانه و کبری یعنی بزرگ  
و عظمه یعنی بزرگتر و فیها ثواب و العقاب درین  
قیامتها پاداش نیک و عذاب است علی وفق  
بمطابق این ایة کریمه فمن یعمل مثقال ذره  
پس هر که عمل کند همسنگ مورچه خرد خیرا  
نیکو یزاد بپند پاداش آرد و من یعمل و هر که

کردن از جمیع مشبهیات من الذات الوقیحة  
از مزه های سخت که متحیر بسلب حیا میشود  
والشهوات القبیحة و آرزوهای زشت کما قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه  
فرمود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله  
وسلم موتوا قبل ان تموتوا بمیرید بر نفس  
مال و جاه پیش از آنکه بمیرید به موت  
اضطراری و تمیها بالحیوة الطیبة و زنده  
گردانی نفس خود را بزندگانی پاک که الی  
لا توجد آل زندگانی که یافته نمیشود الا بالا  
عمال الصالحه مگر بکردارهای شایسته و الاغلا الحیة  
المصلحة و بکسب خوبهائی ستوده راست سازنده اعمال

## باب پانزدهم - اقامت الوسطی

الانفسیه اما قیامت میانه شخصی فان ینتقل

بکند مثقال ذره بوزن نمک صغیره شتابد بیره  
بیابد مکانیت آن را ابن عباس رضی الله  
عنه فرمود که هیچ مومنی و کافر نباشد که بگذرد  
در دنیا خیرے یا شرے مگر خدائے تعالی  
بنماید عمل و یرا بوی در قیامت آما  
سیاست مومن را بپا مزد و حسنات او  
را مزد و بد و حسنات کافر را رد کند و بیثبات  
معذب شود \*

— (۵) —

## باب چهاردهم - اقامت الصغری

اما قیامت الصغریه الانفسیه اما قیامت خرد  
شخصی فان تمیت النفس الامارة بالسوء پس  
ایست که بمیرانی نفس فراینده به بدی را  
موتا اختیار یا بالتوجه مردنی برضاء خود بتوبه



من المکاشفات الصوریة الملكية پس اینست  
که نقل کنی از دیدن امور ظاهری عالم جهانی  
المشاهدات العنویة المملکوتیة بسوء احوال  
باطنی عالم روحانی مکاشفه باصطلاح صوفیة  
حصول علمی است مر نفس ساک را بفکر  
یا مجرس یا بساخ غیبی که بسبب آل امر  
جزئی که در زبان ماضی شبه باشد یا در زبان  
مستقبل بنظور آید مر نفس را معلوم شود و  
مشاهده ارتسام صور غیبیة است و در حش مشترک  
بے منازعت و هم و اشراق انوار است بر نفس  
که آل وسیله رویت امور ظاهری گردد و تنسک  
فی سلك الذین ور آید و زمره آمانک قال رسول  
الله صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است حضرت  
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فی بیان  
احوالهم در بیان احوال ایشان ابدانهم فی الدنیا

بدنهای ایشان در دنیا است و قلوبهم فی الآخرة و  
و دلهای ایشان در آخرت است که اطلاع بر  
احوال ساکنان عالم آخرت دارند بالاشباح فرشیون  
باجسام حکمت و سکون بر زمین دارند و بارواح  
عرشیون و رواح عرشی اند که جانبهای ایشان  
جله بر سر عرش بینمایند \*

### باب نهم - والقیامة الکبریٰ النفسیة

اما قیامت الکبریٰ النفسیة اما قیامت بزرگ  
بزرگ شخصی فا الارتحال من المملکوة پس برگشتن  
است و ترقی نمودن از عالم ارواح و العقول  
و النفوس المتعلقة بالافلاک از عقول و نفوس  
که تعلق دارند بنظام سموات که بسلطان اهل  
شرح ملائکه موکل بر افلاک میگویند و از مشاهده  
اینها تجاوز نماید الی الجبروت و العقل الاول بسوء

عاصفات الہی و متصل شود بعقل اول که روح  
عظم باشد المنزه عن الاجسام پاک است  
از کثافت اجسام و بحر الحیوة الذی واصل  
شود بدنیای زندگانی لا ساحل له نیست کنار  
بر آن زندگی را علی طبق قوله تعالی بموجب  
فرموده الہی و نفخ فی الصور و دمیده شود  
در صور نوبت اول بقول آنها که دو نوبت  
اسباب میکند و این نفخ را نفخه صحفه میگویند  
که چوں دردمند فصق پس بیہوش میگردد واضح  
آست که بمیرو من فی السموات هر که در آسمان  
لاست و من فی الارض و هر که در زمین است  
الا ما شاء الله مگر آنکه خواهد خدا که حمله عرش  
یا شهدا یا خزانه بهشت و دوزخ اندازد نفخ  
فی آخری پس در دمیده شود در صور نوبت  
دیگر و این نفخ را نفخه بعث خوانند و بدین

نفخه همه مردهگان زنده میشوند فاذا هم پس آنگاه  
قیام سپای استاده گان باشند بر کنار قبور نظرون  
میکنند از هر طرف چوں مغبونا یا این ظاهر  
میبرند که با ایشان چکنند \*

### باب نهم - والقیامة العظمیٰ النفسیة

اما قیامت العظمیٰ النفسیة و اما قیامت بزرگ  
نفسی فالفناء من الاجسام و الارواح پس نیست  
شدن است از رویت جسم و روح با الاعیان  
الثابتة و از اعیان ثابت که صور علمیه و حق  
اند که موجود نیستند مگر در علم حق و التحنیات  
باسرها و نابود شود از رویت آنچه شخص اند  
بتملک ازال و الوصول الی الله هوت و ربوب  
است بذات محبت الہی و الاضمحلال نیست



شدن است و راں ذات و البقاء بالحيوات  
الحقیقة و باقی موجود شدن بزندگی حقیقی و در  
خشب آل مرگ نباشد چنانچه حضرت رسول  
خدا صلی الله علیه و آله وسلم از آن خبر  
میدهد قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم الا  
ان اولیاء الله لا یموتون ہذا بدستے کہ دوستان  
خدا کے نمے میزند بل ینتقلون من دار الی دار  
بلکہ نقل میکنند از یک خانہ بسوئے خانہ  
و بیکر نفی ہذا الحالتہ پس دریں وقت یقولون  
میگویند ان واصلان ان الله بدستے کہ ما از  
خداوندیم یعنی ابتداء ما از ویست و انا الیہ  
راجعون و بدستے کہ ما بسوئے او سحانہ باز  
گردند گانیم کہ انتہاء ما بدوست و منہ بدہ  
والیہ یعود \*

## باب مقدمہ اما قیامت الصغریٰ و الاوقیۃ

و اما قیامتہ الصغریٰ الاوقیۃ و اما قیامت  
عالم اجسام فہو موت واحد من الناس پس  
آں مردن یکے است از آدمیان و سائر  
حیوانات و ریس داخل اند و ذکر انسان بنابر  
شرف است بالموت الطبعی الاضطرابی  
بمردن طبعی کہ مقضاء طبع ہر ذی حیات است  
و از آن چارہ نیست بموجب قاطع کل بموجب  
قضاء مقررہ فی حال جزئی در وقت مقدرہ  
اولما قال صلی الله علیه و آله وسلم از آنجست  
کہ فرمود حضرت رسول خدا صلی الله  
علیہ و آله وسلم من مات فقد قا  
قیامت او \*

## باب نذر دوم اما قیامت وسطیٰ و الاوقیۃ

و اما قیامت وسطیٰ الاوقیۃ و اما قیامت میانہ  
عالمیان فہو موت عام فی الاقالیم پس مردن  
جماعۃ است در شہر یا اما بالطاعون یا  
بمرگ عام او الوباء یا بسبب وبا کہ مردن  
است بعلق مخصوص او القتل العام یا بسبب  
کشتن ہمہ او القحط العظیم یا مردن خلایق  
است بجهت گرنگی و قحط بزرگی کما قالہ  
جل ثناء و لنبلونکم و ہر آئینہ از ما یم شما  
را یعنی با شما معاملہ از بایندگان کنیم و اگرچہ  
بر علم ما یسج پوشیدہ نیست بشئ من الترق  
بچیزے از بیم او الجوع و بگرنگی و تشنگی و  
نقص من الاموال و بنقصان بعض از مالہا  
یاخذ ذکوة یا بتاراج حادثات مانند سوختن

آتش خانہا و درختان را و غارت کردن وغیرہ  
والانفس و بنقصان در نفسہا بہ بیماری و  
پیری و الثمرات و بنقصان میوہ یا بافات نشا وکی  
و اراضی \*

## باب سبت و اما قیامت الکبریٰ و الاوقیۃ

و اما قیامت الکبریٰ الاوقیۃ و اما قیامت  
بزرگے عالم فہلاک الناس پس مردن مردم  
است فی اقطار العالم در کنار ہائے الاشر  
ذمت مگر جماعۃ قلیلہ کہ طوفان نوح علیہ  
السلام مانند طوفان حضرت نوح علیہ السلام  
لما قال چون گفت حضرت نوح رب اے  
آفریدگار من لا تذر گنہار علی الارض بر روی  
زمین من الکافرین از ناگرویدگان دیار از دور کنندہ



## باب نهم اما قیامت وسطی الافاقیه

و اما قیامت وسطی الافاقیه و اما قیامت میانه  
عالمیان نهوت عام فی الاقالیم پس مردن  
جماعه ایت در شهرها اما بالطاعون یا  
بمرگ عام او الوباء یا بسبب وبا که مردن  
است بعلق مخصوص او القتل العام یا بسبب  
کشتن همه او القحط العظیم یا مردن خلایق  
است بجهت گرنگی و قحط بزرگی کما قال  
جل ثناء و لنبلونکم و هر آئینه از ما یعم شما  
را یعنی با شما معامله از مایندگان بکنیم و اگر چه  
بر علم ما هیچ پوشیده نیست بشی من الشرق  
بچیز از بیم او الجوع و بگرنگی و تشنگی و  
نقص من الاموال و بنقصان بعض از مالها  
یاخذ زکوة یا بتاراج حادثات مانند سوختن

آتش خانها و درختان را و غارت کردن و غیره  
والافس و بنقصان در نفسها به بیماری و  
پیری والشرات و بنقصان میوه ها بافات نشا وکی  
و اراضی \*

## باب سبت و اما قیامت الکبری الافاقیه

و اما قیامت الکبری الافاقیه و اما قیامت  
بزرگ عالم فهاک الناس پس مردن مردم  
است فی اقطار العالم در کنار های الاشر  
ذمت مگر جماعه قلیله که طوفان نوح علیه  
السلام مانند طوفان حضرت نوح علیه السلام  
لما قال چون گفت حضرت نوح رب اے  
آفریدگار من لا تذر گمزار علی الارض بر روی  
زمین من الکافرین از ناگرویدگان دیار از دور کننده

یعنی کیمه ابد ورود مراد هلاک عام است یعنی  
کافران زنده نگزار \*

## باب سبت یک اما قیامت العظمی الافاقیه

اما قیامت بزرگتر عالم فاحاطه کثر الطابرة  
التراب پس فرو گرفتن گرفتن کره آب است  
بکره زمین یعنی تمام روز زمین زیر آب خواهد  
شد علی طبق طبیعتها الاصلیة بمطابقت طبیعت  
اصلی هر دو چه طبع خاک حائل بسفل است  
برتن منطقة البروج و معدل النهار و بسته  
شدن فلک هشتم و فلک نهم چه نظام عالم  
باین رتق مختل میشود و لا یبق علی وجه الارض  
تنفس و باقی نماند بر روی زمین هیچ جاندار  
کل من علیها فان هر که بر روی زمین است

از ذوی الروح فانی و نابود شوند و بیتی وجه  
دیک و باقی ماند ذات پروردگار تو ذوالجلال  
خداوند بزرگی و عظمت والا کرام و خداوند  
امر ساختن بفضل عام و سهم با همه دیگر  
کرا مستحق آن باشد و من هذه القیامت  
اغبرنا و ازین قیامت بزرگ آگاه ساخت  
مارا وقال فرمود ان الساعة بدرستی که  
قیامت آتیة آئنده است لا ریب فیها  
نسبت هیچ شک و آمدن آن قیامت نفی  
هذه الحالت پس در این حالت و این  
هنگام رب الارباب خداوند خداوندان و  
پروردگار عالمیان جلت عظمة بزرگ است  
بزرگی او بخاطب العالمین خطاب فرماید -  
بازل عالم و یقول بفرماید لمن الملك الیوم  
مرکراست پادشاهی و کار گذاری امروز علی



رغم الف الجبار و تنگ و عار ظالماں و  
 لم یبق احد لحیبه و باقی نماز کسے کہ تا  
 جواب و ہد آں حضرت کبریا را و چوں ماسوے  
 اللہ معدوم باشند نجیب لنفس پس جلال  
 احدیت و جمال صمدیت خود را جواب و ہد  
 للہ الواحد القہار مر خداے یگانہ راست  
 در حکم شکنندہ منازل و مدعیان ملک  
 صرصر قہر چو از ممکن و حدت بوز و خس  
 و خاشاک تعیین ہم برباد برو ہرچہ در  
 عرصہ امکان بوجود آمدہ بود سیل غرت ہمہ  
 را عدم آباد برد ایہا الولد الاعز من قر العین  
 اے فرزند گرامی ترا ز نور چشم خطاب فرزند  
 خویش و خود شاہ قاسم است فاعبر  
 غیرت گیر ان الملك الحال والعکریہ  
 کہ مملکت مملکت و مال و لشکر شما کجاست

ایں الا کاسرۃ و طاقتہم کجا شدند پادشاہاں  
 و کسرے و خانہاے ایشان و ایں الجبابرة  
 و طسراقہم و کجا شدند ظالماں و غرور  
 و خود نمائی آنها ایں الفل منہ وحشتہم  
 کجا شدند فرعون یعنی شکراں و منتہماں  
 و بخشش و جاہ و شکر و خدم ایشان  
 ایں المرادیتہ و تعنتہم کجا شدند سرکشان و  
 از حد در گزندگان و خطا جوہاں و گناہگارے  
 ایشان قد قرب عمرک الی الاربعین تحقیق  
 نزدیک شد ایام زندگانی تو بہچہن سال و  
 قال سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم  
 و فرمود ہمتہ رسولان من بلغ الاربعین ہر کہ  
 برسد بہچہن سال و لہ یغلب خیرہ شرہ و  
 غالب نشوویکی آنکس بر بدی و گناہ خیر  
 من الحاسنین پس آنکس از زیارتکاران ایشان

اللہ طول عمرہ بار خدایا دراز کن عمر او را  
 و وفقہ بالتوبتہ و توفیق توبتہ اش کرامت فرما  
 لا عانتہ الدین برائے یاری کردن دین را

— (۵) —

## باب بیست و دو - اعتقاد بقبر

و یجب ان تعتقد و واجب است اعتقاد  
 داشتن بآنکہ ان القبر روضۃ من ریاض الجنۃ  
 بدستی کہ گور باغ است از باغہاے بہشت  
 چوں میت از اہل تقویٰ و عفت و عصمت  
 و مغفرت بود او حفرة من حفرة النیران یا گور  
 است از کوبائے دوزخ چوں میت از اہل  
 عقاب و لحظہ بود کما اخبرنا رسول صلی اللہ  
 علیہ و آلہ وسلم چنانچہ خبر داد ما حضرت رسول  
 خداے صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم القبر و روضتہ

من ریاض الجنۃ او حفرة من حفرة النیران

— (۵) —

## باب بیست و یک - اعتقاد بالسؤال المنکر والمکرم

و یجب ان تعتقد و واجب است اعتقاد داشتن  
 سوال المنکر والنکیر سوال منکر و نکیر را و  
 ایشان دو ملک اند چوں میت را در قبر  
 در آمد آں ہر دو ملک پیش میت آمدہ سوال  
 کنندہ از پروردگار او و دین او و پیغمبر او  
 و بگویند من ربک کیست پروردگار تو و ما  
 دینک و چیت دین تو و من نبیک و کیست پیغمبر  
 تو الخ تلقین است و بندہ بگوید اللہ ربی والا  
 اسلام دینی والقران کتابی الخ تلقین و سید ابو  
 شجاع قائل است بآنکہ اطفال و انبیاء را ہم  
 سوال ہست و در کتاب حق الیقین آورده کہ



خلاف کرده اند آنکه انبیاء و اوصیاء علیہ السلام را سوال قبر می باشد یا نه و تفکر درین مسئله ضرور نیست اگرچه عدم سوال اظهر است و در سوال اطفال نیز عامه خلاف کرده اند و اظهر عدم سوال است و در تفسیر عمده در آورده است اصح آنست که پیغمبران را علیہ السلام در گور سوال نیست و اطفال و اطفال مومنان را و کافران را سوال بوده و لیکن از میثاق اول پرسند و بعضی گفته صورت تشبیه کند و در میان آن تشبیه آن شخص در آورده شود و بعد از آن سوال کنند چنانچه کسی را زوه خورده باشد و یا سوخته باشد بر یکے را پرسیده شود اما کیفیت سوال متشابهات است \*

## باب بست چهارم اعتقاد بالصرط

و واجب است اعتقاد داشتن بوجود صراط و آن پل است که کشیده اند بر روی دوزخ از موئے باریکتر و از شمشیر تیزتر و از تاریکتر است و اهل جنت بعضی چون برق لامع و بعضی چون باد جنده و بعضی مانند اسپ دهنده از آن عبور نمایند و اهل دوزخ را چون نوبت گذار بر پل صراط واقع شود و قدمهایشان به لغزند در آتش افتند \*

پنجم (۵)

## باب بست و پنجم اعتقاد بمیزان

واجب است اعتقاد بمیزان داشتن که اعمالی

خلاق را وزن نمایند حنات را اجسام نورانی و سیات را اجسام ظلمانی سازند \*

اعتقاد بحساب و الحساب و اعتقاد حساب هم واجب است و حق تعالی حساب خلاق را در زمانی بقدر دوشیدن یک گوسفند تمام کند \*

اعتقاد به جنت و نار و الجنة و النار و اعتقاد واجب است بوجود بهشت و دوزخ و وصول اهل آن هر دو بمنازل خود به مجرد مرون بصورت اخرویته من غیر تاویل آنها را اعتقاد کند که بصورت اخروی منصوب شوند و برین تأویل نیست \*

## باب بست و ششم اعتقاد بحد و موت

و یجب ان تعتقد ان الله یحی العظام و هی حییم

و واجب است اعتقاد نمودن بآنکه بدست که حضرت پروردگار زنده گرداند استخوانهای پوسیده را فی القیامة العظمی در روز قیامت بزرگی و ویفیض علی کل جسد روح و فرو فرستد و هر بدنی جان او را و بینشی الناس و بیافریند مروح را کما انشا هم اول مرة چنانچه آفرید آنها را سخت بار و از عدم بوجود آورد و بیکون ذلک بعد عین و باشد این زنده ساختن اموات بعد از مدت غیر معین چنانچه در حدیث وارد است که میان دو نفخه چهل است و معلوم نیست که چهل ساعت یا چهل روز است یا چهل سال یا چهل هزار سال و لیکن الا ننان اذامات و لیکن آدمی چوں به میرد و فیعنه و یعذب پس نعمت داده شود و عذاب کرده شود بالبدن المکتسب الاخری



المثالی بحد شمالی کہ کسب کرده باشند در دنیا  
چنانچه آیه فتاتون افواجا ازاں مبنی است  
پس بیایند از شما گروه گروه از قبرهای  
خود بغریگاه محشر و در تفسیران در حدیث  
آمده است بعضی بصورت بوزنیگان و بعضی  
بصورت فرس و بعضی بصورت کلاب  
الی اخره مطابق اعمال خود محشر شوند و  
نعمت و عذاب بمرودگان واصل شود بلا تراخ  
بے درنگی \*

### باب بیست و هشتم - اعتقاد بالجنت

و يجب ان تعتقد ان الجنة فيها انهار و اشجار  
و اثمار و حور و قصور و غلمان و ولدان و  
واجب است اعتقاد آنکه بدرستی که در بهشت

جویهای رواں و درختان و میوه های الوان  
و حوراں و خانه های عالی بنیاں و غلاماں  
و خادماں و ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین  
فی سورۃ الزحرف است و در بهشت است  
ایں چه - نفسهای شما آرزو کنید و دیده  
های شما از رواست ان لذت دریابند و کلهای  
اشرف و الطف و والذن و انها بهتر و خوشتر  
اند و لذیذ تر من نعیم الدنیا از نعمتهای  
دنیا و العوام ان سمعوها و عامه خلق اگر چه  
شنیدند آنها را هذه الطائفة راوها این  
گروه دیدند آنها را بدیده بصیرت کما وعدھا  
الله چنانچه وعده کرده است آن را خدای  
تعالی و ذکرها فی القرآن و یاد کرده است  
آنها را در قرآن و رسول الله صلی الله علیه  
و آله وسلم انبأ عنها و رسول خدای صلی الله

علیه و آله وسلم آگاه است ما را از آنها \*

### باب بیست و نهم - اعتقاد بالنار

و يجب ان تعتقد ان الجحیم فیها نيران و  
حیات و عقارب و واجب است اعتقاد نمودن  
که در دوزخ آتش و مارها و گزدها است و  
انطلاات و الکل و رات و تاریکها و پیریکها و عذاب  
الالیم و عذاب درد ناک و انواع المحن و  
العقوبات و انواع بختها و عذابها است کما  
ورد فی التنزیل چنانچه آمده است در نص قرآن  
من غیر تحریف بغیر گردانیدن از ظاهر و تاویل  
و کانت فی السموات و هستند بهشتها در آسمانها  
والجحیم فی اسفل السافلین و دوزخ در زیر ترین  
زمین بیستم است و همدان کانت موجودتین

و بهشت و دوزخ این وقت موجود هستند  
داخل الجنة والنار و موم سزاوار بهشت و  
دوزخ یصلان الیهما میرسد بسوی بهشت و  
دوزخ یا الابدان المکتبة المثالیة بحد شمالی کما  
فی المنام چنانچه در خواب لان النور مخ الموت  
زیرا که خواب برادر مرگ است و تمثاله و صورت  
آن وارد من اعتقد هذا القدر هر که اعتقاد  
کند باین قدر که مذکور شد صادر ایمان میشود  
و ایمان آنکس مطابقا للواقع موافق آنچه واقعی  
است صحیحاً عند الله درست باشد نزد خدای  
تعالی فاکتفینا پس بس گردیم علی القدر بر  
ایں قدر لان الوقت زیرا که این وقت لا یتقضى  
الا طباب طلب نمیکند و رازی سخن را والله  
المستهم بالصواب و خداوند تعالی القاکننده  
است در دل دوتان خود آنچه راست و



# فہمہ تمام

## برائے اخلاص آثار خلف صدق

### سید مختار ساکن کھرکھو گرو لون

کتاب اعتقادیہ فی اصول الدین للفرقہ ناجیہ امامیہ  
صوفیہ معروف بنور نجمیہ است۔ نحمدہ فی یا من  
علم الانسان ما لم یعلم و نصلی علی نبیک الذی  
امتہ خیر الامم و علی الہ و اصحابہ الذین کشفوا  
بنور تعلیمہم استار الجہل و الظلم و اجر و کلمۃ  
اللہ بسیف جلالہم فی العرب و الجمجم اما بعد  
فیما ایہا الطلاب بشری لکم ہذا الکتاب المستطاب  
المعروف بالاعتقادیہ للشیخ الامام الاجل الفاضل

الاکمل البحر القمقام و لجر الہمام الذی کان فی اوانہ  
بحر العلوم و فی اقراءہ۔ کالشمس بین النجوم و عین  
الاذکیاء ملک العلماء شمس فلک التدقیق قمر سماء  
التحقیق سالک السنن السنیۃ نبوی وایمہ ہدے  
علیہم السلام مجتہد عالم فخر الانام ناصر الدین  
الاسلام معین الدین خالق الانام مظہر مذہب  
الامام صاحب تصانیف فیکہ احوط سید محمد طب  
اللہ تراء و جعل الجنة ماواہ صانہ اللہ تعلقہ عن الافات  
الادوار و المعاقبات القبر الیوم القرار و بذل الجہد  
فی تصیحہ و تنقیحہ فحاء بحمد اللہ تعلقہ حروف فی عین  
الناظرین لالی منشور شعر حروف لوتاملہن شیخ  
کبیر السن عادلہ الشباب شعر نفی کل لفظ منہ  
روض من المنی و فی کل سطر منہ عقد من الدوریا  
ایہا المشتاقون بنقد روحکم غدا و یا ایہا  
الراغبون شہروا ذیکم فی احد کمر ولا تذروہ

و قدرع الفراغ من الکتابت فی شہر محرم الحرام  
احد وربعین و ثلاثاۃ بعد الالف من ہجرت  
خیر الموجدات صلے اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ  
مادامت الارض و السموات برحمتک یا الرحیم

## مختصر مطبوعات کارخانہ ہذا کے نام

قابل دید و سنی اور علمی کتابیں	نقشبند چارلس قسم
دستان اخلاق حصہ اول	نقادری نقشہ دنیہ
دوم	نقادری نقشہ دنیہ
سوم	نقشبند بریل امپار
منتخب اردو گلستان	نقشبند دیکھو سر پرچم
مختصر تاریخ پنجاب	نقشبند ہندوستان
جغرافیہ جموں و کشمیر	پنجاب
تاریخ جموں و کشمیر	ایضیاء
مختصر جغرافیہ پنجاب	شیریں
صوبہ سرحدی و دہلی	آسٹریلیا
فیروز اللغات اردو	افریقہ
رائج اوقت پچاس ہزار	اگرہ
الفاظ کے دو لاکھ سے	نقشبند اصطلاح فی
زیادہ معانی بیانیہ والی	نقادری نقشہ دنیہ
کتاب جو گرو صاحب	نقادری نقشہ دنیہ
ہمارے تمام پیران کی	نقادری نقشہ دنیہ

ملنے کا پتہ مولوی فیروز الدین ایڈیٹر پبلشرز چوٹ منظمی باور لاہور